شهرآرا

روزنامه شهر امید و زندگی
SHAHRARANEWS.IR
اشنبه
۲۹ ۰۴ ۹۹
۳۶ صفحه؛ ۱۲ صفحه+۴ صفحه ورزشی
+۴ صفحه خراسانیات+۱۶ صفحه شهرآرا محله
شماره ۳۱۵۵ | ۱۰۰۰ تومان
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای
Photoshahr.ir



روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
مدیر مسئول: سید هادی فیاضی
نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
دفتر مرکزی: ۳۷۲۸۸۸۸۱ - ۵
نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
چاپ: شهر چاپ خراسان

حدیث روز

دانش سه قسم است: فقه برای دین، و پزشکی برای تن، ونحوبرای زبان.

امام علی(ع)

رطوبت هوا ۱۷٪

۲۳° ↓ ۳۷° ↑	
صبح ۲۶°	ظهر ۳۶°
عصر ۳۵°	شب ۲۹°

- اذان ظهر ۱۲:۳۸
- غروب آفتاب ۱۹:۴۷
- اذان مغرب ۲۰:۰۸
- نیمه شب شرعی ۲۳:۴۷
- اذان صبح فردا ۳:۴۶
- طلوع آفتاب فردا ۵:۲۸



بدون شرح

محمدرضا میرشاه‌ولد

کاریکاتور

یکی از ۱۳ سوار آزادی

ترجمان

هدی جاودانی
h.javdani@shahraranews.ir

«رؤیای من این است که روزی این ملت به پا خیزد و به معنای واقعی به اعتقادات خود زندگی بخشد. این حقیقت که همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند، بر همگان آشکار است.»

تاریخ آمریکا راهپیمایی ۲۸ اوت ۱۹۶۳ به طرف واشینگتن و سخنرانی باشکوه مارتین لوترکینگ، مشهور به «رؤیایی دارم»، را به‌خوبی به خاطر دارد. آن روز جان لوئیس بود که در کنار مارتین لوترکینگ، با شور و اشتیاق بی‌اندازه‌اش، جمعیت را به وجد آورده بود.

جان لوئیس، فرزند یک کشاورز، پیام‌آور صلح، کسی که زندگی خود را به پای برابری نژادی در آمریکا گذاشته بود، روز جمعه در هشتادسالگی از دنیا رفت. او در خط مقدم مبارزات خون‌بار علیه قوانین ظالمانه حاکم در حق سیاه‌پوستان، چهره‌ای بی‌باک و مصمم از جنبش حقوق مدنی آمریکا و آخرین بازمانده از سخنرانی مشهور «کار و آزادی» لوترکینگ در ۱۹۶۳ به‌شمار می‌رفت.

حدود نیم‌قرن بعد، با مرگ جورج فلوید، آقای لوئیس از اعتراضات مردم جهان به‌خاطر خشونت پلیس آمریکا علیه سیاه‌پوستان و فراتر از آن، علیه نژادپرستی سیستماتیکی که در گوشه‌وکنار جامعه آمریکا رخنه کرده بود، حمایت کرد. او این اعتراضات را در تداوم کارهای خود و دیگران در گذشته وثمره آن می‌دید.

جان لوئیس یکی از ۱۳ سوار آزادی بود، فعالان سیاه‌پوست و سفیدپوستی که قانون محدودیت سفر برای سیاه‌پوستان جنوب آمریکا را در سال ۱۹۶۱ به چالش کشیده بودند. او به‌خاطر جان‌سختی‌اش شهرت فراوانی پیدا کرده بود. در بازه سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۶ بیش از ۴۰ بار دستگیر شده و بارها مورد ضرب‌وشتم نیروهای پلیس جنوب و دیگر نیروهای خودمختار آمریکایی قرار گرفته بود.

آقای لوئیس ۲۹ دسامبر اعلام کرده بود به سرطان پانکراس مبتلا شده و قسم خورده بود تا با همان شور و انگیزه‌ای که با بی‌عدالتی‌های نژادی جنگیده بود، با بیماری‌اش نیز مقابله کند: «من در مبارزات بسیاری بوده‌ام- برای آزادی، برابری، حقوق اولیه انسانی- تقریبا در سراسر زندگی‌ام.»

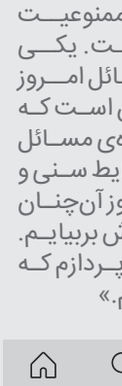


عکس روز

خانواده‌ای در حال بادبادک بازی
کوه‌پارک مشهد

عکس: مهدیه غفوریان| فوتوشهر

Instagram



محسن آزرم
@Mohsenazarm



علی حاتمی: «صادقانه می‌گویم که خیلی دوست دارم چیزی درباره زمان حاضر بنویسم، اما این امکان وجود ندارد. صریحا باید بگویم که همه علت این عدم امکان، ممنوعیت دستگاه‌های دولتی نیست. یکی از دلایلی که درباره مسائل امروز فیلمی نمی‌سازم دقیقا این است که نمی‌توانم همه چیز را درباره‌ی مسائل امروز بنویسم... شاید شرایط سنی و شناخت من از زندگی امروز آن‌چنان نیست که بتوانم از عهده‌اش بربیایم. من بیشتر به مسائلی می‌پردازم که شناختی از آن داشته باشم.»

مدار اندوه



حسین لعل‌پذری
داستان‌نویس

«بهومیل هرابال»، نویسنده نامدار چک، در «تنهایی پُرهیاهو» جایی اشاره می‌کند: «...از اینجا به بعد دیگر، یک مدار پیوسته‌ی اندوه است، اندوهی پس از اندوهی دیگر.» انگار هرابال، پرده آخر زندگی‌اش را دارد نمایش می‌دهد وقتی از پنجره طبقه پنجم بیمارستان به زیر پرید؛ همان زمان که به گفته خودش رفته بود به کبوترها دانه بدهد.

اندوه، فصل مُمیّز آدم‌هایی است که «سبکی تحمّل‌ناپذیر هستی»* را تاب نمی‌آورند. و ازآنجاکه ماهیت ادبیات ذاتا برای جان‌های بی‌قرار تعریف شده، دایره کسانی که به واسطه اندوهِ متاثر از شناخت رنج‌های جهان، عطای روزگار را به لقای آن می‌بخشند، بسیار بیشتر از دیگران است. وقتی یک روز شنیدم احسان خودش را خلاص کرده خیلی تعجب کردم. احسان رفیق نشست‌های ادبی‌مان بود، فلسفه و تاریخ ادیان می‌خواند، مُتشرّع و اهل مباحثه در آداب دینی، مُوقّر و آرام. چطور شده بود که به اختیار رختِ دنیا را کنده و تصمیم به رفتن گرفته بود؟ چند روز پیش‌ترش با هم یک گفت‌وگوی مختصر داشتیم، استادش که حکم مُرشد و مراد برایش داشت، تازه درگذشته بود و احسان غمگین بود اما هیچ نشانه جدی در حرف‌ها و رفتارش نبود. شاید هم بوده و من درک نکردم.

در مکالمه‌های قبل‌تر اما او احساس بی‌پناهی عجیبی می‌کرد. از همین تنهایی پرهیاهو مثال می‌آورد که «آسمان عاطفه ندارد...» فهمیدم تکیه‌گاهش را از دست داده، صورت بعضی مفاهیم برایش بی‌معنا شده و جهان بی‌مقدار و کوچک شده در نظرش. این‌ها را البته وقتی فهمیدم که کار از کار گذشته بود. به یاد پیش‌بینی محتوم «هانتا» از آخر و عاقبتش در کتاب هرابال افتادم؛ وقتی جوان بوده و با معشوقه‌اش قرار داشته و دسته گلی برایش چیده و تا سر رسیدن دختر، لیست تیم فوتبال محلی را نگاه می‌کند تا اسم خودش را بیابد ولی همان لحظه می‌بیند پایش در مدفوع سگ فرو رفته: «... در حاشیه‌ی مزرعه‌ای نشستم به فکر، راجع به این نشانه‌ی شوم، به اینکه نکند سرنوشت دارد به من اخطار می‌کند.» به گمانم مدفوع سگ نشانه خیلی مهمی است که باید جدی گرفتش؛ همان خالی‌شدن زیر پا در زندگی و فروافتادن در خلأ و تاریکی است، همان جایی که مدار پیوسته اندوه مثل یک نقّاله، مدام اندوه را حمل می‌کند و می‌چرخاند و می‌چرخاند و می‌گذارد مقابل دیدگان مضطرب و مستاصل آدمیزاد.

حرکت نقّاله اندوه در روزگار ما روی دور تند افتاده، از هر طرف بارهای پرفشاری را به سمت جان و تن نحیف ما روانه می‌کند. با این همه اما لابد چیزهایی هم هست که این نقّاله را متوقف کند یا حرکتش را کُند کند. پیدا کردن یک تکه روشن از زندگی شاید راهگشا باشد؛ چیزی مثل عشق. بهومیل هرابال جایی به نقل از شوپنهاور چراغ قوه‌اش را می‌تاباند روی این تکه نجات‌بخش؛ «نه، آسمان عاطفه ندارد، ولی احتمالا چیزی بالاتر از آسمان وجود دارد که عشق و شفقت است، چیزی که من مدت‌هاست که آن را از یاد برده‌ام.»

شاید برای گرفتارنشدن در نقّاله اندوه باید به آخرین تکیه‌گاه پناه ببریم؛ به عشق و شفقت، مثل کوه‌نوردهای خسته از برف و بوران که به جان‌پناه کوچکی می‌رسند و آتش می‌گیرانند تا در پناه آن آرام بگیرند. شاید لازم باشد در مسیر رسیدن به جان‌پناه بیشتر هوای هم را داشته باشیم و دست همدیگر را بگیریم. زمانه آن‌قدر سخت و تنگ می‌گیرد بر ما که راه‌های گریزِ کم‌شُماری باقی می‌ماند. بهتر است به خرده روشنایی‌های مختصر قناعت کنیم؛ به نور کم‌رمق اتاقکی در بالای قله پربرف که از دور سوسو می‌زند. شاید نسخه شفابخش عشق و شفقت، همان جا منتظر ما باشد.

پی‌نوشت:

-جملات داخل گیومه از کتاب تنهایی پرهیاهو، بهومیل هرابال و ترجمه پرویز دوایی
سبکی تحمل‌ناپذیر هستی، همان عنوانِ دیگر «بار هستی» از میلان کوندرا، هم‌تبار بهومیل هرابال است.

به یاد تاریخ‌محلی‌نویسی که روزگاری شهردار بود

جابانی؛ قوچان‌شناس پرکار



رضا سلیمان نوری
رئیس هیئت‌مدیره انجمن توسعه گردشگری چهارباغ خراسان

محلی یا بومی‌نگاری یکی از شاخه‌های تاریخ‌نگاری است که طی سال‌های اخیر همانند تاریخ شفاهی رشد قابل توجهی کرده است. در این روش تاریخی فرد به بررسی بسیاری از مواردی می‌پردازد که هر چند در منظر تاریخ به‌معنای عام آن جایگاه خاصی ندارند، اما به مانند فرهنگ همین اندک‌ها هستند که یک کل متمایز از دیگر کل‌ها را ایجاد می‌کنند و باعث می‌شوند تا مثلا تاریخ شهر قوچان به مانند فرهنگ آن با تاریخ شهر مشهد فرق کند؛ تغییراتی که شاید در تاریخ کلی ایران زیاد دیده نشوند، اما در پرورش نسل‌های بعد خود بسیار تأثیر گذارند و باعث می‌شوند یک شهر در کل شهرهای کشور به زادگاه دلیران شناخته شود و دیگری به داشتن مردانی اهل علم یا عرفان.

از مقدمه که بگذریم، مثال زدن شهر قوچان در قسمت نخست این مطلب بدان دلیل بود که این شهر در بین شهرهای خراسان بزرگ در حوزه تاریخ محلی‌نویسی جایگاه والایی دارد، زیرا هم‌زمان دارای ۳ چهره برجسته در این حوزه یعنی رمضانعلی شاکری، کلیما... توحدی و محمد جابانی بوده است.

برای اینکه بدانید عرصه تاریخ محلی‌نویسی قوچان که نه خراسان چه در ارزشمندی را از دست داده است، بد نیست بدانید که:

۱_ محمد جابانی که سال ۱۳۰۳ شمسی در قوچان چشم به جهان گشوده بود، در طول زندگی پر برکت خود به شغل‌های مختلفی از جمله بقالی، خیاطی و کار در کاروان‌سرای بازار قوچان پرداخت و بدین گونه با لایه‌های زیرین فرهنگی مردم این شهر آشنا شد. شغل‌های بعدی وی یعنی کمک آموزگاری، معلمی، بازرسی فنی آموزشگاه‌ها و معاونت اداره آموزش و پرورش که همگی فرهنگی بودند، این آشنایی را تشدید کرد و سبب شد تا سینه وی مخزن بسیاری از نقاط ناشناخته تاریخ زادگاهش باشد.

۲_ انتصاب وی به شهرداری قوچان در ۲ دوره زمانی متوالی در ابتدای دهه ۵۰ از سوی انجمن شهر وقت این شهر نه‌تنها او را از کارهای فرهنگی باز نداشت، بلکه باعث شد از سویی قوچان از نظر منظر شهری هم فضایی فرهنگی‌تر پیدا کند. این در حالی بود که جابانی هم از این فرصت برای اندوختن دانسته‌های خود از تاریخ و فرهنگ شهرش کمال استفاده را کرد.

۳_ اقامت وی در مشهد هم پس از سال‌های شهرداری در قوچان به‌رغم قبول مسئولیت‌هایی چون رئیس ساختمان اداره کل آموزش و پرورش، کارشناس مسئول متوسطه و رئیس ناحیه یک مشهد نه‌تنها باعث نشد تا وی زادگاهش را فراموش کند، بلکه با بازنشستگی‌اش در سال ۱۳۵۸ از سمت‌های دولتی و دوری‌اش از زادگاه باعث شد تا وی آنچه سال‌های سال و اندک اندک از تاریخ و فرهنگ قوچان جمع کرده بود، قلمی کند و گنجینه‌ای بزرگ را از خود به یادگار گذارد.

۴_ خانخانی، غذاهای سنتی و محلی قوچان در قدیم، آوای هزاردستان از سرزمین قوچان، هنر و هنرمندان سرزمین پارت قوچان و ولیخان شجاع نظام نایب‌الحکومه قوچان تنها بخشی از آثار قلمی محمد جابانی درباره زادگاهش بودند. اما گل سرسبد این آثاری که نام محمد جابانی را برای همیشه در تاریخ‌نگاری محلی خراسان و ایران زنده نگه خواهد داشت مجموعه ۹ جلدی «سرزمین و مردم قوچان» است؛ مجموعه‌ای که در آن بسیاری از فراموش‌شده‌ها و از خاطر رفته‌ها درباره قوچان و مردمان آن احیا شده است.

۵_ اما این همه کارهای محمد جابانی نیست و او اقدامی جاودانه هم برای قوچانی‌های مقیم مشهد انجام داد. جوهره کار و فعالیت و نهاد ناآرام و عشق به خدمت و نیکوکاری، وی را وادار به تأسیس خیریه قوچانی‌های مقیم مشهد کرد؛ خیریه‌ای که بدون شک بزرگ‌ترین باقیات صالحات تاریخی مردی است که زین پس آثار او باعث بقایش هستند. یادش گرامی باد!



تاریخ شفاهی قوچان به تاریخ پیوست

محمد جابانی، تاریخ‌نگار خراسانی، روز گذشته دارفانی را وداع گفت

محمد جابانی، تارخ‌نگار خراسانی، روز گذشته در ۹۲ سالگی به‌علت کهولت سن در بیمارستان رضوی مشهد دارفانی را وداع گفت. اوسال‌های بازنشستگی‌اش را مشغول مطالعه و نوشتن بود که حاصل آن مطالعات و نوشته‌ها ده‌ها جلد کتاب و مقالات ارزشمندی چون «سیر فرهنگ قوچان»، «تربیت در گلستان سعدی»، «خانخانی»، «باکودکان محروم از محبت پدر چه باید کرد؟»، «سرزمین و مردم قوچان» و «جغرافیای طبیعی قوچان» است. به گفته حمید ضیایی، رئیس اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی قوچان، جابانی توانسته است با قلم شیوا و صریح خود فرهنگ غنی چندین هزار ساله قوچان را زنده نگاه دارد و تأثیر قابل توجهی در ترویج آداب و رسوم، لهجه، تاریخ کهن، مراسم آیینی و هنر اصیل این منطقه بگذارد.

مهدی سیدی، تاریخ‌پژوه خراسانی نیز در گفت‌وگو با شهرآرا با بیان اینکه استاد جابانی مردی خوش‌برخورد، مهربان و شریف بود، گفت: او اطلاعات و دانش محلی ارزشمندی داشت که به‌صورت مکتوب منتشر کرد و اکنون کتاب‌هایی که به قلم مرحوم جابانی در دسترس است، بسیار منحصربه‌فرد و گران‌بهاست. او همچنین به تاریخ‌نگاران جوان پیشنهاد کرد چکیده‌ای از مجموعه آثار مرحوم جابانی را در قالب یک کتاب جمع‌آوری کنند تا دسترسی به اطلاعات شفاهی و ناب این استاد نامدار برای عموم مردم خراسان راحت‌تر باشد. لازم به ذکر است پیکر استاد محمد جابانی طبق وصیت خود او روز گذشته در قوچان به خاک سپرده شد.

نگاه هشتم

غلامرضا بنی‌اسدی | روزنامه‌نگار

چه کسری از سکه می‌توانید بخرید؟

۴ سکه می‌توانستم بخرم و در سال پایانی دولت احمدی‌نژاد (۱۳۹۱) بیش از ۲ سکه معادل حقوقم بود و در سال پایانی دولت روحانی (۱۳۹۹)، با شرمندگی، با حقوقم می‌توانم کسری از یک سکه را بخرم. نمی‌دانم اقتصاددیون به این، چه می‌گویند، من اما صدای خردشدن استخوان هم‌وطنانم را می‌شنوم. فکر کنم اگر کسی گوش‌هایش را هم محکم بگیرد باز نمی‌تواند جلو صدا را بگیرد.

دیگر نرخ سکه، دلار، طلا، خودرو و... هیچ‌چیز دیگر را نمی‌خوانم! خوانش خبرهایی از فروکاسته‌شدن لحظه‌ای ارزش پول ملی خیلی دردناک است. فکر کردن به مابه‌ازاهای آن دردناک‌تر. اگر لایه‌های رویی را کنار بزنیم و به تالی فاسدهای اجتماعی و فرهنگی این موج اقتصادی نگاه کنیم، چیزی فراتر از «خیلی دردناک» باید بیابیم برای بیان عمق ماجرا. چند روز قبل که جدول قیمت سکه را نگاه می‌کردم با حساب‌وکتاب حقوق دریافتی خود دیدم در سال پایانی دولت هاشمی (۱۳۷۵) حقوق من معادل کمی بیش از یک سکه بوده است و در سال پایانی دولت خاتمی (۱۳۸۳) با حقوقم بیش از یعنی باید کاری بکنند. باید کاری بکنند متولیان امر، که روزگار هر لحظه ناخوش‌تر می‌شود برای مردمی که حقشان زیستن در آرامش است. من نگاه اتهامی به کسی ندارم. شرایط تحریم‌های دشمنان را هم می‌دانم و بارها مسئله را برای مخاطبان محترم ساده‌سازی کرده‌ام اما فکر می‌کنم اگر همه ظرفیت‌های کشور هم‌افزا شود و نگاه از دوردست‌ها به دستان خودمان برگردد، قطعا خواهیم توانست این بردار را اصلاح مسیر کنیم. دست‌های مشت‌شده بر یقه یکدیگر اگر باز شود برای برداشتن موانع، قطعا روزگارمان بهتر خواهد شد. مردم هم دست‌ها را باز و هم‌افزا می‌خواهند، نه مشت‌شده و انرژی‌زدا؛ همین!

زین قندپار

فعل مرکب

علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

موفقیت شما بستگی به دانش، تلاش و برنامه‌ریزی دارد. ✗

جمله بالا یک اشکال ویرایشی دارد و آن اینکه بین ۲ بخش فعل مرکب «بستگی دارد» فاصله افتاده است؛ درحالی که اجزای یک فعل مرکب باید کنار هم باشند. پس شکل ویرایش‌شده جمله بالا چنین است:

موفقیت شما به دانش، تلاش و برنامه‌ریزی بستگی دارد. ✓

#زین_قند_پارسی

تاریخ‌نگار

۲۹ تیر ۱۳۹۱

درگذشت پدر جغرافیای نوین و هواشناسی ایران

رسیدن به مدارج بالای علمی بدون طی کردن سختی‌ها امکان‌پذیر نیست. نمونه بارز آن، دکتر محمدحسن گنجی است که حدفاصل ۱۲۹۱ که در بیرجند به دنیا آمد تا ۲۹ تیر ۱۳۹۱ که در تهران از دنیا رفت، پستی و بلندی‌های بسیار دید. روزگاری در کنار پدر، کشاورزی و دامپروری کرد و روزگاری برای تحصیل و آموختن نه‌تنها زادگاهش را ترک کرد و راهی پایتخت شد، که اندکی بعد، سر از انگلستان و سپس آمریکا درآورد تا از یک روستایی‌زاده عاشق علم، به یک دکتر علم جغرافیا تبدیل شود. البته به این هم بسنده نکرد و مدارج دانشگاهی را که از دانشجویی شروع کرده بود تا معاونت دانشگاه ادامه داد و سرانجام در حالی با درجه استادی ممتاز بازنشسته شد که نه‌تنها نخستین وارد کننده جغرافیای نوین به برنامه‌های دانشگاهی بود و پدر جغرافیای نوین ایران، که به‌عنوان بنیان‌گذار سازمان هواشناسی ایران نیز شناخته می‌شد. گنجی پس از این دوران بیکار ننشست و علاوه بر تالیف کتابی چون «اطلس اقلیمی ایران»، مسئولیت بررسی و ارزیابی نقشه جبهه‌های جنگ را بر عهده گرفت و سال ۲۰۰۱ از سوی سازمان جهانی هواشناسی به‌عنوان دانشمند سال هواشناسی معرفی شد.